

## قدرت‌های بزرگ و اشغال ایران در جنگ دوم جهانی

### چکیده:

در شهریور ۱۳۲۰ نیروهای نظامی شوروی و انگلیس از شمال و جنوب تمامیت ارضی ایران را نقض و کشور را اشغال کردند. بهانه آنها برای این حمله سراسری، بحث روابط ایران و آلمان و فعالیتهای فاشیستی در کشور بود. در این مقاله دلایل اصلی حمله مستقیم به ایران ارزیابی و براساس اسناد دیپلماتیک، ماهیت سلطه‌جویی روس و انگلیس روشن خواهد شد. واقعیتهای داخلی ایران، نقش فعالیتهای ضدجاسوسی و جنگ روانی برای آماده‌سازی افکار عمومی برای حمله به ایران از جمله موضوعهای مطرح شده در این مقاله‌اند.

کلید واژه: ایران، قدرت‌های بزرگ، جنگ دوم جهانی، آلمان نازی، انگلیس، شوروی.

## مقدمه

اشغال ایران در جنگ دوم جهانی از سوی دو قدرت بزرگ آن روزگار یعنی انگلیس و شوروی و نیز پیوستن آمریکاییها به آنان در حدود یکسال بعد، در زمره بحث برانگیزترین مباحث تاریخ معاصر ایران است. در این زمینه مقاله‌ها و کتابهایی فراوان نوشته شده، اما این آثار به پشت پرده و سناریوی جنگ روانی و عملیات پنهان قدرتهای بزرگ کمتر پرداخته و از اسناد وزارت امور خارجه ایران چندان استفاده نکرده‌اند. به همین دلیل با وجود گذشت بیش از شصت و پنج سال از آن حادثه، هنوز بسیاری از ابعاد حمله متفقین به ایران در حاله‌ای از ابهام قرار دارد. به راستی انگیزه اصلی قدرتهای بزرگ از اشغال ایران چه بود؟ آیا دلیل آن عملیات گرایش ایران به آلمان نازی بود یا این امر بهانه‌ای برای توجیه عملیات بر ضد استقلال و تمامیت ارضی یک کشور مستقل بود؟ اگر یکی از شاخصه‌های اصلی فعالیتهای نازیستی را عملیات ضدیهودی ایران به‌شمار آوریم - آن گونه که غربیها مدعی‌اند - وضعیت یهودیان ایران براساس اسناد محکم دولتی آن زمان چگونه بود؟ نقش عملیات جاسوسی و ضدجاسوسی در اشغال ایران چه بود؟ نفت چه تأثیری در این حادثه داشت؟ اگر ایران به آلمان نازی گرایش داشت، چرا ارتش در دوره رضاشاه کوچک‌ترین عملیاتی در برابر اشغال کشور انجام نداد؟ به راستی چرا ارتش ایران از هر گونه عملیاتی فروماند؟

این مقاله می‌کوشد براساس اسناد وزارت امور خارجه و سازمان اسناد ملی ایران و برخی منابع معتبر دیگر به پرسشهای بالا پاسخ دهد. قدرتهای بزرگ بارها از چنین بهانه‌هایی برای نقض تمامیت ارضی و استقلال کشورهای کوچک یا ضعیف بهره برده‌اند. پس اندیشیدن در ماهیت این حادثه پرده‌ای دیگر از بازیهای قدرتهای بزرگ در ارتباط با کشورهای عقب‌نگه داشته شده را آشکار می‌سازد و ساز و کار حاکم بر مناسبات جهانی را در معرض دید خوانندگان قرار می‌دهد.

## ۱. متفقین و زمینه‌سازی اشغال ایران

در پی حمله آلمان به لهستان در ۳۰ آگوست ۱۹۳۹/۸ شهریور ۱۳۱۸ مظفر اعلم، وزیر

امور خارجه وقت، ضمن فرستادن یادداشت برای همه نمایندگان سیاسی ایران در خارج از کشور، بی طرفی ایران را در این جنگ اعلام کرد.<sup>۱</sup>

این تصمیم دولت به سفارتخانه‌های شوروی و انگلیس در تهران نیز ابلاغ شد. در این مقطع دو قدرت بزرگ واکنشی نشان ندادند، زیرا منافع آنان به طور عام و منافع انگلیس به طور خاص هنوز در ایران تهدید نشده بود. شوروی هم که براساس عهدنامه مولوتوف - ریبین تروپ با آلمان نازی قرارداد عدم تعرض بسته بود، با سیاست بی طرفی ایران مخالفت نکرد. پس از گذشت دو ماه از این اعلام موضع، افسر جوانی به نام محسن جهانسوزی همراه برخی دیگر از افسران و نیروهای نظامی به اتهام فعالیت به نفع آلمان نازی دستگیر و پس از محاکمه در دادگاه صحرايي در دوازدهم مارس ۱۹۴۰ برابر با ۲۱ اسفند ۱۳۱۸ به جوخه مرگ سپرده شد. از سویی عبدالرحمان سیف آزاد که به فعالیتهای فاشیستی مشهور بود در هندوستان دستگیر شد. سیف آزاد نامه‌ای به مقامهای ایرانی نوشت و از آنان خواست در آزادی وی از زندان انگلیسیها کوشش کنند، اما به دستور شخص رضاشاه با آزادی وی مخالفت شد.

در اول آوریل ۱۲/۱۹۴۰ فروردین ۱۳۱۹ در عراق کودتایی به رهبری رشید عالی گیلانی روی داد که فون دین تروپ<sup>\*\*</sup>، وزیر امور خارجه آلمان، بی درنگ حمایت خود را از آن اعلام کرد و گفت که دولت متبوعش از مبارزه‌های ملت عراق برضد انگلیس جانبداری می‌کند. حقیقت امر این بود که نازیها چندان تمایلی به استقلال و تمامیت ارضی کشورهای منطقه نداشتند بلکه در پی دستیابی به منابع نفتی آنها بودند تا با تکیه بر آن، انگلیس را به زانو درآورند؛ همان کاری که انگلیسیها در جنگ اول جهانی با آنان کرده بودند. پس از این زمان سیاستهای انگلیس در مورد ایران تغییر کرد.

تحولات عراق انگلیسیها را وحشت زده کرد، به همین دلیل سرریدر بولارد<sup>\*\*</sup>، سفیر کبیر انگلیس در تهران که در دسامبر ۱۹۳۹/آذر ۱۳۱۸ وارد ایران شده بود، در دیدار با جواد عامری، کفیل وزیر امور خارجه ایران، از مسائلی که در مرزهای غربی ایران وجود داشت، ابراز تأسف کرد. بولارد نخستین جرعه بحران را در این زمان زد؛ او به عامری گفت که نگران است مبادا

جاسوسان آلمانی مقیم ایران به آن سوی مرز بروند و بحران عراق را طولانی تر کنند. بولارد توضیح داد که هدف آلمانیها دست یافتن به نفت ایران است. وی می‌خواست واکنش طرف گفتگوی خود را دریابد، اما عامری بی‌درنگ پاسخ داد که ایران به سیاست بی‌طرفی خود در جنگ ادامه خواهد داد.<sup>۲</sup>

ایران برای اینکه به سیاست بی‌طرفی خود ادامه دهد، در پاسخ به نامه وزارت امور خارجه عراق پس از کودتای گیلانی که خواسته بود دولت ایران مانع ورود کشتیهای جنگی انگلیس به اروندرود شود، این امر را مغایر سیاست بی‌طرفی دولت متبوع خود دانست و آن را رد کرد.<sup>۳</sup> جالب آنکه درست در همین زمان روزنامه‌های انگلیس جنگ تبلیغاتی گسترده‌ای را بر ضد ایران به راه انداختند که گویا ایران نیز مانند عراق آماده کودتاست و پس از عراق نوبت این کشور خواهد بود و آلمان به منابع نفت ایران چشم طمع دوخته است. این روزنامه‌ها در یک جنگ روانی حساب شده افزایش جهانگردان و اتباع آلمانی مقیم ایران را گواهی بر مدعای خود عنوان کردند.<sup>۴</sup>

این گزارشها مستند به اطلاعاتی بود که میس نانسی لمبتون، مأمور چیره‌دست ایتلیجنس سرویس که در پوشش وابسته مطبوعاتی سفارت بریتانیا در تهران فعالیت می‌کرد، به کشورش می‌فرستاد. وظیفه لمبتون این بود که گزارشهایی درباره فعالیتهای آلمانیهای مقیم ایران تهیه و مسئولان کشورش را آگاه کند. وی خطر حضور آلمانیها را در ایران بیش از آنچه بود نشان می‌داد و با فرستادن گزارشهای خود، جو ناآرام بریتانیا را برانگیخته تر می‌کرد. روزنامه‌های انگلیسی این گزارشها را منتشر می‌کردند و سبب افزایش جنگ روانی بر ضد ایران می‌شدند. برای نمونه خبرنگار منچستر گاردین در قاهره از حضور هزاران آلمانی در ایران خبر می‌داد که به عنوان تاجر، جهانگرد و یا مأمور مخفی در امور فنی و راه‌سازی کار می‌کردند. این خبرنگار بیشتر آلمانیهای مقیم ایران را افسران اطلاعاتی می‌خواند که اخبار محرمانه را جمع‌آوری می‌کردند و به تدارک ستون پنجم نازیها در ایران مشغول بودند. اینکه روزنامه‌ها و سرویس اطلاعاتی انگلیس خطر آلمان را بزرگ‌نمایی می‌کردند تازگی نداشت، حتی پیش از جنگ، اول جهانی این سرویس در هدایت سیاستهای خارجی کشور متبوع خود سهمی بسیار ایفا کرده بود. جنگ اطلاعاتی، تولید

وحشت همراه با ارائه ضد اطلاعات، و بزرگ‌نمایی دشمنان خیالی، همیشه در وقوع نبردهای دوران‌ساز نقش داشته است.<sup>۵</sup>

در این دوره دولت انگلیس که از امکانات و استعداد ارتش ایران آگاه بود، بیم آن داشت که در صورت حمله کشوری دیگر، منافع نفتی‌اش در خوزستان به خطر افتد. خبرنگار منچستر گاردین بر این باور بود ایران یکی از بزرگ‌ترین کشورهای صادرکننده نفت است و خطر نفوذ آلمانیها در ارکان تصمیم‌گیری این کشور بیش از پیش بر نگرانیهای انگلیس می‌افزاید.<sup>۶</sup> ایران این اخبار را تکذیب می‌کرد، اما در هر حال فضا به شدت ناآرام بود.

لمبتون، وابسته مطبوعاتی سفارت بریتانیا در تهران، مدعی بود هفتاد درصد طبقات متوسط و مرفه شمال تهران طرفدار آلمان‌اند! او آمار آلمانیهای مقیم ایران را ۱۷۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر عنوان می‌کرد و آن را موجب نگرانی می‌دانست. بسیاری از این آلمانیها یهودیان مهاجر بودند که در دوره زمامداری هیتلر به دستور رضاشاه وارد کشور شدند. به گفته لمبتون بسیاری از آنان از آغاز جنگ وارد ایران شده بودند و گویا تاجر هم نبودند. او گزارش می‌داد اگر ثبات حکومت مرکزی ایران در اثر حادثه‌ای تهدید شود، احتمال اینکه آلمانیها محرک یک کودتا شوند دور از انتظار نیست. به گفته او جاسوسهای آلمانی مقیم ایران برای پیش بردن اهداف خود پول فراوان خرج می‌کنند.<sup>۷</sup>

براساس گزارشهای لمبتون، روزنامه‌های انگلیس نوشتند که با وجود آنکه شاه ایران از سیاست بی‌طرفی حمایت می‌کند، در درون ارتش ایران هسته‌های مقاومتی از عوامل ایرانی نازیها وجود دارد که مقدمات کودتایی را فراهم آورده‌اند و بعدها شایعه شد شوروی و انگلیس این کودتا را به مقامهای ایرانی لو داده‌اند.<sup>۸</sup>

این شایعه‌ای بی‌اساس بود که روزنامه‌های بریتانیا به منظور ایجاد وحشت عمومی برای توجه به مسئله ایران در سطح جهانی مطرح می‌کردند. اگر سطح روابط ایران با شوروی و انگلیس در حدی بود که بریتانیایی‌ها توطئه کودتای ستون پنجم نازیها را لو دهند، چه نیازی به این همه شایعه‌پراکنی درباره فعالیت آلمانیها در ایران وجود داشت؟ اگر ایران و انگلیس با شوروی تا این اندازه تبادل اطلاعات داشتند، پس بی‌گمان روابطی صمیمانه میان طرفین وجود

داشته و این همکاری تا سطح همکاریهای اطلاعاتی نیز افزایش یافته بود. با وجود این ایران طرف اعتماد قدرتهای بزرگ درگیر جنگ برضد هیتلر بود و نه بر عکس. افزون بر اینکه ایران به ادعای روزنامه‌های انگلیس توطئه کودتای دروغین را هم خنثی کرده بود. اکنون این پرسش مطرح است که اگر ایران به آلمان نازی گرایش داشت، چرا باید برضد دولت آن کشور کودتایی به کارگردانی نازیها صورت می‌گرفت؟ اینها و دهها پرسش دیگر بی‌پاسخ باقی می‌ماند و گوش شنوایی برای شنیدن حقایق وجود نداشت و قدرتها با جنگ اطلاعاتی که راه انداخته بودند به فضای بحران دامن می‌زدند؛ گزارشهای دروغ خانم لمبتون لحظه به لحظه بر جو ناآرام دامن می‌زد و افکار عمومی را برضد ایران تحریک می‌کرد.

با وجود این روزنامه‌های انگلیس شایعه کودتا در ایران را پوشش می‌دادند. حتی می‌گفتند در این کودتا برخی از افسران جوان و رقاصه‌های کاباره‌ها نیز شرکت داشته‌اند که دستگیر شده و آماده محاکمه در دادگاه نظامی‌اند.<sup>۹</sup> اما هرگز گفته نشد این چه کودتایی است که رقاصه‌ها عامل انجام آن بودند؟ از آن مهم‌تر هرگز نام و نشان افسران جوان فاش نشد زیرا اصل موضوع واقعیت نداشت. پس از اینکه متفقین ایران را اشغال کردند، باز هم هرگز از این موضوع اساسی سخنی به میان نیامد. به راستی اگر در ایران کودتایی در حال شکل‌گیری بود، چگونه متفقین حتی پس از اشغال کشور، دست کم برای توجیه حمله خود از آن سخنی به میان نیاوردند؟

دولت ایران شایعه‌های نفوذ آلمانیها را تکذیب می‌کرد، اما فضای مطبوعاتی به گونه‌ای مسموم شده بود که حتی آنتونی ایدن،\* وزیر امور خارجه بریتانیا، بر اساس گزارشهای لمبتون می‌گفت: افرادی را که آلمانیها به عنوان جهانگرد، مهاجر و یا صنعتگر وارد ایران می‌کنند، از عوامل نازیها هستند و تهدیدی بزرگ برضد بریتانیا به شمار می‌روند.<sup>۱۰</sup>

ایران باز هم این تبلیغات را اغراق‌آمیز ارزیابی کرد، گرچه دیگر تأیید و تکذیب مقامهای ایرانی بی‌فایده بود زیرا اینک از اشغال کشور حدود دو هفته می‌گذشت. حال انگلیسیها می‌گفتند شمار نیروهای آلمانی مقیم ایران مهم نیست، مهم این است که آنان به دلیل فرستادن اطلاعات

\* Anthony Eden

## مقاله ● قدرتهای بزرگ و اشغال ایران در جنگ دوم جهانی / ۱۴۳

محرمانه برای مقامهای نازی در برلین اهمیت کیفی دارند، اما هرگز توضیح ندادند این اطلاعات چه مطالبی بودند و یا هستند؟ به واقع انگلیس نگران دو موضوع بود: نخست اینکه می دانست ارتش رضاشاه که برای سرکوب کردن نیروهای داخلی و استقرار امنیت با هدف سرمایه گذاری خارجی به ویژه در مسئله نفت شکل گرفته، برای سرکوبی نیروهای داخلی بسیار مطلوب است؛ اما هرگز توان رویارویی با دشمن خارجی را ندارد. نگرانی دوم این بود که آلمان از راه نزدیک شدن به مرزهای ایران و افغانستان، می توانست منافع امپراتوری بریتانیا را در هند به خطر اندازد. البته بریتانیا بیشتر نگران از دست دادن منافع نفتی خوزستان بود. شوروی هم نگرانی مشابهی داشت، یعنی به از دست دادن منابع نفت باکو می اندیشید.

شوروی و انگلیس که به هنگام حمله هیتلر به لهستان در برابر موضع بی طرفی ایران سکوت کرده بودند، پس از آنکه هیتلر عهدنامه خود با شوروی را با حمله به این کشور نقض کرد و بیم آن رفت که منابع نفتی باکو و ایران به خطر افتد، آشکارا سیاستهای خود را درباره ایران تغییر دادند.

### ۲. مواضع شوروی و اشغال ایران

در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۰/۸ آذر ۱۳۱۹ یک قرارداد جدید بازگانی میان ایران و آلمان امضا شد. براساس این قرارداد سطح مبادله های تجاری میان دو کشور افزایش می یافت و بیش از نیمی از واردات ایران از آلمان انجام می شد. تا این زمان میان شوروی و آلمان قرارداد صلح وجود داشت؛ براساس قراردادی که فون رین تروپ، سفیر وقت آلمان در شوروی، با مولوتوف، وزیر امور خارجه این کشور، منعقد کرده بود، دو طرف متعهد شدند به خاک یکدیگر تجاوز نکنند. به همین دلیل بیشتر واردات ایران از راه شوروی ترانزیت می شد. تا هنگامی که میان شوروی و آلمان صلح برقرار بود، روسها هرگز از فعالیت ستون پنجم نازیها در ایران سخنی به میان نیاوردند و انگلیس پیشگام تبلیغات در این زمینه بود.

اوضاع هنگامی ناآرام شد که در ژوئن ۱۹۴۱/ اردیبهشت - خرداد ۱۳۲۰ آلمان با وجود

قرارداد با شوروی به این کشور حمله کرد. محمد ساعد مراغه ای، سفیر کبیر ایران در مسکو، با

فرستادن یادداشتی به مولوتوف، باز هم بی‌طرفی ایران را در این جنگ اعلام کرد.<sup>۱۱</sup> در حقیقت با اینکه جنگ آلمان برضد شوروی ربطی به ایران نداشت، روسها دیگر نمی‌توانستند موضع بی‌طرفی ایران را تحمل کنند. آلمان به سرعت بخشهایی گسترده از شوروی را اشغال کرد و به پیشروی در اعماق خاک این کشور ادامه داد. ظاهر امر این بود که نازیها تصمیم داشتند منابع نفتی قفقاز را تصرف کنند و راهی ایران شوند؛ البته از سیاست بی‌طرفی ایران رضایت نداشتند و بیشتر مایل بودند ایران از جبهه جنوب به شوروی حمله کند و هیتلر را در نقشه‌های خود یاری دهد. اگر نازیها ایران را تصرف می‌کردند منافع انگلیس از دو سو تهدید می‌شد. نخست از دست دادن منابع نفتی خوزستان که در تصرف شرکت نفت انگلیس و ایران بود و همچنین هندوستان که هنوز مستعمره انگلیس بود با خطر جدی مواجه می‌شد. دولت بریتانیا از ایران خواست به سیاست بی‌طرفی خود پایان دهد و امکان ورود نیروهای انگلیسی، هندی و روسی را فراهم سازد.<sup>۱۲</sup>

هدف آنان این بود که از مناطق شمال غربی ایران جبهه‌ای برضد آلمان گشوده شود و از پیشروی این کشور در خاک شوروی جلوگیری کنند. انگلیسیها برای پاسداری از منابع نفتی خود در جنوب ایران و روسها براساس بند نوزدهم قرارداد موّدت سال ۱۹۲۱، از دولت ایران خواستند سیاستی فعال را به نفع متفقین در پیش گیرد. براساس این بند از عهدنامه موّدت، اگر دولت سومی به ایران یا شوروی حمله می‌کرد، هر کدام از طرفین باید به دولتی که به او حمله شده بود کمک می‌نمود. رضاشاه با این پیشنهاد مخالفت کرد و توضیح داد که نگرانی انگلیس از حضور آلمانیها در ایران بی‌معنی است زیرا تعداد آلمانیهای مقیم ایران به اندازه‌ای نیست که نگرانی ایجاد کند مگر اینکه بریتانیا در پوشش این نگرانی دنبال اهداف ویژه باشد.<sup>۱۳</sup>

در پی خودداری رضاشاه از اخراج آلمانیهای مقیم ایران، دولت شوروی یادداشتی را تسلیم دولت رجبعلی منصور کرد. منصور پس از برکناری دکتر احمد متین‌دفتری از ریاست دولت و بازداشت او در یکم تیر ۱۳۱۹ به این سمت منصوب شده بود. جالب اینکه رضاشاه متین‌دفتری را به این دلیل برکنار و زندانی کرد که مشهور بود از سیاست آلمانیها طرفداری می‌کند. روسها هم که مایل بودند برای پاسداری از کشورشان تمامیت ارضی ایران را زیر پا گذارند، همسو با



انگلیسیها وارد میدان شدند. مهم نیست که آنان جنگ تبلیغاتی و سیاست ایجاد وحشت و گسترش ضداطلاعات انگلیسیها را باور کرده بودند یا نه؛ مهم این بود که ایران کمربند امنیتی شوروی برای پیشگیری از هجوم بیشتر ارتش هیتلر شده بود. اسمیرنوف، سفیر کبیر شوروی در تهران، به دولت منصور هشدار داد از فعالیت نازیها در ایران جلوگیری کند. متن یادداشت وی تند بود و به منزله دخالت در امور داخلی ایران محسوب می‌شد. براساس این یادداشت باید هشتماد درصد آلمانیها از کشور اخراج می‌شدند. از سوی دیگر محمد ساعد با سفیر کبیر انگلیس در شوروی دیدار و نسبت به این یادداشت اعتراض کرد، اما به او گفته شد دولت در این زمینه سیاستی مشترک را دنبال می‌کنند و در زمینه اخراج نازیها روشی یکسان را در پیش گرفته‌اند.<sup>۱۴</sup>

دفتر مخصوص رضاشاه با فرستادن تلگرافی برای سفارت ایران در مسکو ضمن اشاره غیرمستقیم به جنگ روانی و تبلیغاتی انگلیسیها، یادآور شد سیاست وقت روسها به تحریک انگلیسیها اتخاذ شده است و خاطر نشان کرد اگر ایران از سیاست بی طرفی خود دست بردارد خسارتهایی جبران‌ناپذیر به کشور وارد خواهد شد و در اصل پذیرش درخواست قدرتها به منزله مخالفت با استقلال و حاکمیت ملی کشور است و برای ایران پذیرفتنی نیست.<sup>۱۵</sup>

روسها در زمینه تهدید نازیها و ادعاهای خود درباره فعالیت آلمانیها در نزدیکی مرزهایشان به گفتگو با دولت ایران ادامه دادند. اسمیرنوف، در یکی از دیدارهایش با حمید سیاح، مدیرکل وزارت امور خارجه ایران، یادآوری کرد بیشتر آلمانیهای مقیم ایران در نزدیکی مرزهای شوروی فعالیت دارند و اعمال و رفتار آنان اثری سوء در خاک این کشور برجای خواهد گذاشت.<sup>۱۶</sup>

درست چهار روز پس از گزارشهای نادرست لمبتون درباره شایعه کودتای طرفداران نازیها در ایران، اسمیرنوف با نخست‌وزیر وقت یعنی رجبعلی منصور دیدار کرد. او یادداشتی به نخست‌وزیر تقدیم کرد که براساس آن از فعالتهای نازیها در ایران و روابط خصمانه آنان با شوروی سخن به میان می‌آورد. اسمیرنوف خواسته پیشین خود را بار دیگر تکرار کرد و از نخست‌وزیر ایران خواست آلمانیهای مقیم کشور را اخراج کند و از آن مهم‌تر از فعالیت آلمانیها در راه‌آهن، راههای شوسه، خطوط تلگراف و تلفن، دستگاههای بی‌سیم و دیگر مراکز اقتصادی

جلوگیری کند و مراقب فعالیت آنان باشد. اسمیرنوف قول داد در صورتی که ایران این نیروها را اخراج کند، روسها به جای آنان، کارشناسان تبعه این کشور را اعزام کند.<sup>۱۷</sup>

سر ریدر بولارد نیز یادداشتی را که رنگ و بوی اولتیماتوم داشت به دولت ایران تقدیم کرد. دولت ایران هم اطلاع داد هر پیشنهادی که خلاف سیاست بی طرفی کشور باشد و حق حاکمیت ملی را پایمال کند، پذیرفتنی نیست.<sup>۱۸</sup>

از سویی در پی این اولتیماتوم، در مسکو گفتگوهایی میان محمد ساعد مراغه‌ای، سفیر کبیر ایران، با طرف شوروی انجام گرفت و ادعا شد هشتاد درصد آلمانیهای مقیم ایران به دسیسه‌چینی برضد شوروی مشغول‌اند و اگر پلیس ایران اندکی دقت کند می‌تواند آنان را شناسایی نماید. گفته شد هدف روسها افرادی هستند که به جاسوسی می‌پردازند و گرنه به همه آلمانیهای مقیم ایران بدبین نیستند، پس دولت ایران باید این عده را اخراج کند. ساعد این پیشنهاد را رد کرد.<sup>۱۹</sup>

درباره این فعالیت‌های جاسوسی سندی ارائه نشد، حتی پس از اینکه بیگانگان کشور را اشغال کردند، باز هم جاسوسان آلمانی شناسایی نشدند، زیرا قضیه از پایه نادرست بود. منظور این نیست که در کشور هیچ گونه فعالیت جاسوسی و ضدجاسوسی به نفع آلمان وجود نداشت، بلکه این فعالیتها ناچیزتر از آن بود که موجب لشکرکشی دو قدرت بزرگ آن زمان به کشوری مانند ایران شود. بعدها به فعالیت‌های این عده در همین مقاله اشاره خواهیم کرد.

واقعیت امر این بود که هم‌زمان با اولتیماتوم شوروی و انگلیس به ایران، آلمان در جبهه جنوب همسایه شمالی ایران پیشروی می‌کرد. هدف نازیها این بود که بر منابع نفتی باکو چیره شوند. در این صورت سرنوشت جنگ می‌توانست به نفع نازیها رقم بخورد. از سوی دیگر هدف آلمان این بود که ناوگان جنگی شوروی را در دریای سیاه نابود سازد. اگر این امر محقق می‌شد و ناوگان یادشده به تصرف آلمانی‌ها در می‌آمد، شکست متفقین دور از انتظار نبود. در حقیقت این فعالیتها موجب بی‌اعتمادی روسها نسبت به اهداف آلمانیهای مقیم ایران می‌شد. شایعه پراکنی آنان تا حدی بود که گویی هشتاد درصد آلمانیهای مقیم ایران مشغول فعالیت جاسوسی برضد شوروی‌اند. پس به همین دلیل روسها نسبت به ایمنی مرزهای جنوبی خود به شدت حساس

### مقاله ● قدرتهای بزرگ و اشغال ایران در جنگ دوم جهانی / ۱۴۷

شده بودند و فکر می‌کردند از درون ایران و به‌ویژه از آذربایجان، اطلاعات جاسوسی برضد شوروی به برلین مخایره می‌شود.

در آستانه یورش نازیها به قفقاز، این احتمال داده شد که از نزدیک‌ترین مکان به این ناحیه یعنی مناطق شمالی ایران، می‌توان اطلاعاتی مهم مخایره کرد افزون بر اینکه گفته می‌شد که از مرزهای شمالی ایران، منابع نفتی باکو بمباران خواهد شد و اگر این امر روی می‌داد سرنوشت جنگ به نفع آلمان رقم می‌خورد. انگلیسیها بیشتر این اطلاعات نادرست را در اختیار شوروی قرار می‌دادند. سرانجام دو قدرت بزرگ تصمیم گرفتند از شمال و جنوب به ایران حمله کنند.

### ۳. هجوم متفقین و اشغال ایران

براساس اطلاعاتی که پس از سالها افشا شد، روزولت، رئیس‌جمهور آمریکا و چرچیل، نخست‌وزیر انگلیس، نقشه کشیده بودند در جنگ آلمان برضد شوروی اقدامی اساسی به منظور حمایت از متفق خود به عمل نیاورند. پس قرار بر این شد دو دشمن یعنی شوروی و آلمان آن قدر با یکدیگر بجنگند تا یکی از آن دو که به نظر آمریکا و انگلیس، به یقین آلمان خواهد بود طرف دیگر را از پای درآورد و آن گاه دو قدرت بزرگ، ماشین جنگی آلمان را سرکوب کنند. اگر این نقشه انجام می‌شد دو دشمن بزرگ غرب سرمایه‌داری به دست خود، یکدیگر را نابود می‌کردند. البته با وجود مأموران نفوذی شوروی در سرویس امنیتی انگلیس، این نقشه‌ها افشا و سرانجام شوروی پیروز شد.

پیش از اینکه حمله‌ای برضد ایران انجام شود، چرچیل موافقت روزولت را برای اشغال ایران جلب کرد<sup>۲۰</sup> و در بامداد سوم شهریور ۱۳۲۰ متفقین از زمین، دریا و هوا مرزهای ایران را شکستند و وارد کشور شدند. یگانهای از نیروهای نظامی ایران که از سردرگمی دولت مرکزی و بی‌ارادگی رضاشاه بی‌اطلاع بودند، هسته‌های مقاومت را به وجود آوردند و به شکل خودجوش برضد نیروهای مهاجم وارد جنگ و کشمکش شدند. یکی از این نبردها در آبادان روی داد و واحدی از نیروی دریایی ایران در برابر انگلیسیها مقاومت کرد که دریادار بایندر در این نبرد کشته شد. روز ششم شهریور محمدعلی فروغی، نخست‌وزیر وقت ایران و جانشین رجبعلی منصور، از

ارتش ایران خواست در برابر متفقین مقاومت نکند. از همان روزها فرار نظامیان از سربازخانه‌ها آغاز شد؛ ارتشی که برای دفاع از نظام سلطنت پهلوی و به قیمت سرکوب همه‌جانبه مردم شکل گرفته بود، یک‌شبه مانند بخار به هوا رفت و از آن همه شکوه و جلال کوچک‌ترین نشانه‌ای برجای نماند. روز نهم شهریور آن سال، سر ریدر بولارد دستور داد همه آلمانیهای مقیم ایران به جز اعضای سفارت این کشور به سفارتخانه‌های شوروی و آلمان تحویل داده شوند.<sup>۲۱</sup> برخی از آلمانیهایی که با گشتاپو و یا اس اس همکاری می‌کردند به سرعت در سفارت آلمان سنگربندی کردند. گروهی مخفی شدند و برخی به میان ایل قشقایی رفتند. در پانزدهم شهریور ۱۳۲۰، سر ریدر بولارد از دولت فروغی خواست سفارتخانه‌های آلمان، ایتالیا، مجارستان و رومانی را تعطیل کند.<sup>۲۲</sup>

دولت فروغی با تعطیلی سفارتخانه‌ها موافقت کرد، اما حاضر نشد اتباع آلمانی را به مقامهای انگلیسی و شوروی تحویل دهد. روز ۹ سپتامبر ۱۸/۱۹۴۱ شهریور ۱۳۲۰ قدرتهای اشغالگر اولتیماتوم دومی به ایران دادند تا به سرعت اتباع آلمان را به مقامهای متفقین مستقر در سفارتخانه‌های شوروی و انگلیس تحویل دهند. این بهانه‌ای بود تا تهران را تصرف کنند. سرانجام در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ نیروهای شوروی و انگلیس تهران را اشغال کردند؛ رضاشاه از سلطنت استعفا داد و فرزندش محمدرضا جانشین او شد. به این ترتیب برای سومین بار در دوره پس از مشروطه کشور به اشغال بیگانه درآمد؛ نخستین بار پس از اولتیماتوم روسیه به سال ۱۹۱۱، بار دوم در سالهای جنگ اول جهانی و بار سوم در جنگ دوم جهانی. در دو مرحله پیش، دست کم تهران اشغال نشد، اما این بار مرکز تصمیم‌گیری سیاسی کشور به دست نیروهای مهاجم افتاد. نکته دیگر اینکه هیچ جنبش یا اعتراضی برضد این اشغال انجام نشد و کمتر کسی بود که این اقدام را اشغال تلقی کند؛ دیکتاتور آن‌قدر منفور شده بود که بیشتر مردم و رجال سیاسی اقدام متفقین را نه اشغال کشور بلکه آزادی خود می‌دانستند. پیش از این در آستانه حمله متفقین به ایران، رضاشاه در نامه‌ای به روزولت از او خواست پادرمیانی کند و مانع از حمله متفقین به ایران شود، اما روزولت این درخواست را رد کرد.

#### ۴. واقعیت روابط ایران و آلمان

آغاز روابط ایران و آلمان به دوره ناصرالدین شاه بازمی‌گردد. در نیمه‌های سلطنت او بود که برای نخستین بار از زیمس برلنی سخن به میان آمد که می‌خواست در ایران سرمایه‌گذاری کند.<sup>۲۳</sup>

دومین دوره‌ای که نام آلمانیها بر سر زبانها افتاد، در دوره مشروطه و هنگامی بود که دولتهای روس و انگلیس از پرداخت وامی هر چند اندک به ایران خودداری کردند و این امر سبب شد ایران به کشوری مانند آلمان و شرکتهای خصوصی و چند ملیتی روی آورد. این رویکرد تراژدی قتل امین‌السلطان را به دنبال داشت و در پی آن موجی از ناآرامی سراسر کشور را فراگرفت. در جنگ اول جهانی برخی از بزرگان و سیاستمداران ایرانی به آلمانیهایی مانند یدر مایر توجه کردند و سرانجام کار به همکاری متقابل کشیده شد، اما این همکاریها دیری نپایید و با پایان یافتن جنگ و شکست آلمان در این جنگ، به پایان رسید. چهارمین مرحله از روابط ایران و آلمان مرهون کوششهای نسل دوم روشنفکران مشروطه بود که در برلین گرد هم آمده و همه به دور سید حسن تقی‌زاده محفلی آراسته بودند که کمیته ایران نام داشت. روزنامه کاوه ارگان آنان بود و گروهی از روشنفکران نسل دوم مشروطه، اعضای فعال آن بودند.<sup>۲۴</sup>

همین ارتباطها سبب شد که حسین کاظم‌زاده ایرانشهر، روزنامه ایرانشهر را منتشر کند و به دلیل همکاری با ایرانشهر بود که نشریه‌هایی مانند سودمند و رستاخیز به مدیریت عبدالله رازی<sup>۲۵</sup> و نامه فرنگستان به مدیریت مرتضی مشفق کاظمی و برادران نفیسی<sup>۲۶</sup> منتشر شد. بنابراین نقش شهر برلین در تکوین اندیشه‌هایی که به ظهور مرد قدرتمند توجه داشت، بسیار تعیین کننده بود. درست است که براساس اسناد و واقعتهای مسلم تاریخی، انگلیسی‌ها نقش اساسی در شکل‌گیری و تکوین دیکتاتوری رضاخان داشتند، اما در کنار آن واقعیتی دیگر هم وجود دارد. روشنفکرانی که از آنان نام بردیم همراه گروهی دیگر از روشنفکران و روزنامه‌نگارانی مانند علی دشتی و علی‌اکبرخان داور، در توجیه ایدئولوژیک نظریه ظهور مرد قدرتمند مؤثر بودند و با روزنامه‌هایشان در تکیه زدن رضاخان بر تخت سلطنت نقشی مهم را به عهده گرفتند. رضاشاه همه این روشنفکران را پس از تحکیم پایه‌های قدرتش یا از میان برداشت یا به زندان افکند و یا

خانه نشین کرد. هنگامی که متفقین کشور را اشغال کردند سید یعقوب انوار و علی دشتی نخستین کسانی بودند که از رضاشاه استفاده کردند یعنی دو فردی که در تحکیم پایه‌های ایدئولوژیک قدرت او سهمی بسیار داشتند.<sup>۲۷</sup>

پس از این تحولات، فعالیتهای دیگری هم به چشم می‌خورد که بیشترین تمرکز آن در خارج از کشور و در شهر برلین بود. در حقیقت همزمان با روی کار آمدن نازیها برخی از ایرانیان در شهر برلین به الگوهای فاشیستی روی آوردند. در آن زمان در آلمان کمیته‌ای زیر نظر عبدالرحمن سیف آزاد فعالیت داشت و نشریه‌هایی مانند آزادی شرق و ایران باستان را منتشر می‌کرد. هیچ نشانه‌ای مبنی بر اینکه دولتهای وقت ایران با این شخص پیوند ایدئولوژیک داشته باشند دیده نمی‌شد. سیاست رسمی دولتهای رضاشاه نیز بیشتر آسان کردن راه سرمایه‌گذاری شرکتهای آلمانی در ایران بود و از مناسبات و همکاری و یا همسویی دو دولت، برداشت ایدئولوژیک نمی‌شد. در حقیقت انگلیسی‌ها افزایش مناسبات اقتصادی ایران و آلمان را به منظور ایجاد موازنه در برابر شوروی توصیه می‌کردند.

ظاهر امر این بود که برخی از ایرانیان در پوشش دفاع از نظریه‌های نژادی، از آلمان هیتلری دفاع می‌کردند. در این نظریه‌ها هیتلر به عنوان منجی عالم ستایش می‌شد، اما تنها عبدالرحمن سیف آزاد بود که در این زمینه قلم می‌زد. او هیتلر را برای سرکوبی یهودیان می‌ستود<sup>۲۸</sup> و موفقیت او را در این کار آرزو می‌کرد.<sup>۲۹</sup>

سیف آزاد در مقاله‌های خود از یهودیان با تحقیر یاد می‌کرد<sup>۳۰</sup> و در ادامه اقدامهای مشکوک خود علامت صلیب شکسته را متعلق به ایرانیانی می‌دانست که دوهزار سال پیش از میلاد مسیح در این سرزمین می‌زیستند.<sup>۳۱</sup> از آن مهم‌تر لباس سیاه‌رنگ فاشیست‌های ایتالیا را متعلق به ایرانیان باستان می‌دانست و آن را اندیشه‌ای ایرانی تلقی می‌کرد<sup>۳۲</sup> که اینک در اروپا گسترش یافته است. اینها همه سخنانی عوام‌فربانه بود که نه ریشه‌ای در ایران داشت و نه در خود اروپا می‌توانست خریداری داشته باشد. اگر علامت صلیب شکسته را به قرون وسطی منتسب می‌کردند<sup>۳۳</sup> در خود آلمان برای آن دلیل و برهان می‌تراشیدند. همچنین برای بسیاری از اقتصاددانان این اصلی پذیرفته شده بود که فاشیسم گریزگاه جامعه سرمایه‌داری غرب است و

طرح دعاوی برتری طلبانه در بالاترین حد خود برای حل بحرانهای اقتصادی جامعه سرمایه داری با هدف تقسیم دوباره جهان میان دولتهای بزرگ غرب بوده است.<sup>۳۴</sup>

اینکه چگونه در ایران باستان علامت صلیب شکسته می توانست رواج داشته باشد و با فضای آن روزگار ایران، آرا و اندیشه های فاشیستی می توانست نمودار شود، امری بود که باید سیف آزاد به آن پاسخ می داد. در حقیقت این سخنان بی منبع و مأخذ بر زبان جاری می شد و به هیچ وجه نمی توانست مستند به اسناد محکم و استوار باشد. بیشتر مقاله های نشریه نامه ایران باستان ویژه تعریف و تمجید از هیتلر و توصیف آلمان نازی بود. البته این سخنان در ایران خریداری نداشت و تنها می توانست عده ای را تحریک کند. خواهیم دید که با وجود شعارهای به اصطلاح ضدیهودی سیف آزاد، چگونه از همان زمان انتشار نشریه او و حتی پیش از آن، به دستور رضاشاه یهودیان مهاجر آلمانی را با دعوت رسمی به ایران می آوردند تا معلوم شود فعالیت های نازیستی در ایران هیچ جایی نخواهد داشت.

نشریه سیف آزاد در خارج از کشور منتشر می شد و در ایران طرفدار نداشت. این نشریه در ۱۹۳۳ یعنی سال به قدرت رسیدن هیتلر منتشر می شد و به هنگام حمله متفقین به ایران و حتی سالها پیش از آن تعطیل شده بود. واقعیت این است که دلایل حمله متفقین به ایران بیشتر ریشه در انگیزه های استراتژیکی، اقتصادی و منافع قدرتهای بزرگ داشت تا فعالیتهایی که مدعی بودند دشمنان آنان انجام می دهند. کافی است بدانیم راه آهن ایران در آن زمان یکصد و سی و هفت تونل داشت و شایع شده بود احتمال انفجار در این تونلها به دست عوامل آلمانی دور از انتظار نیست. برخی از آلمانیها در شرکت حمل و نقل ایران کار می کردند. این شرکت با مدیریت غلامحسین ابتهاج، برادر بزرگ ابوالحسن ابتهاج، دایر شده بود. می گفتند برخی از آلمانیها با حاج محمدامین الحسینی، مفتی پیشین بیت المقدس که مدتی در عراق اقامت داشت و پس از شکست کودتای گیلانی در تهران به سر می برد، ارتباط تشکیلاتی دارند.<sup>۳۵</sup>

هیچ کدام از این ادعاها اهمیتی نداشت. با این وصف آلمانیها در ایران شبکه ای کوچک برای جاسوسی راه اندازی کرده بودند که ستون پنجم آنان به حساب می آمد، اما اهمیت این شبکه آن قدر نبود که به دلیل فعالیتش کشوری مانند ایران را تصرف کنند. در آغاز جنگ دوم جهانی دوم

بیشتر فعالیت نازیها در مرزهای شوروی انجام می‌شد. این فعالیتها به‌ویژه در آذربایجان متمرکز بود و در آنجا برخی از این نیروها به عنوان دیپلمات مشغول به کار بودند. ادعا می‌شد جاسوسهای آلمان نازی در منطقه‌ای در جنوب شوروی فعالیت می‌کنند و عملیات شناسایی فرودگاهها، کارخانه‌ها، ریلهای آهن، سربازخانه و شمار نیروهای مستقر در آنجا را به عهده دارند.<sup>۳۶</sup>

شولتسه هولتس،<sup>\*\*</sup> جاسوس آلمانی که در منطقه نفوذ شوروی فعالیت می‌کرد، گزارش داد که در پی طرحهای آلمان برای حمله به شوروی، شمار این نیروها افزایش یافت. مأموریت شولتسه جمع‌آوری اطلاعات برای طراحی حمله هیتلر به شوروی و سپس ایران بود. وی در تبریز با فردی به نام احمد اسدی که نماینده بومی یک شرکت بزرگ آلمانی واقع در هامبورگ بود همکاری می‌کرد. اسدی پیش از آنکه فاشیست باشد یک ضد کمونیست ثروتمند دو آتشه بود و کارگاههای گوناگونی داشت و با تندروترین محافل ضد شوروی در تبریز همکاری می‌کرد. شولتسه به اسدی بسیار اعتماد داشت و اسدی بی‌هیچ چشمداشتی اطلاعات خود را در مورد شوروی در اختیار او قرار می‌داد.<sup>۳۷</sup>

دو نفر دیگر از برجسته‌ترین جاسوسان آلمانی فرانتس مایر<sup>\*\*</sup> و رومن گاموتا<sup>\*\*\*</sup> بودند<sup>۳۸</sup> که از مأموران سازمان امنیت نازیها یعنی Sicherheitdienst به شمار می‌رفتند. مرکز آنان در تهران، باشگاهی آلمانی به نام خانه قهوه‌ای بود که پیش‌تر مرکز تمرینهای نظامی بود. مأموران آلمانی که در این زمینه فعالیت می‌کردند یا مانند شولتسه افسران گشتاپو بودند یا افسران اس اس و هراتل،<sup>\*\*\*\*</sup> سفیر آلمان در تهران، با این گروه همکاری می‌کرد. به گفته شولتسه، مایر با خود هیتلر در ارتباط بود و فرماندهی عملیات نازیها را در ایران برعهده داشت. او کارهای نظامی و سیاسی را در ایران هماهنگ می‌کرد. به گفته شولتسه، وی درست پیش از هجوم متفقین به ایران دستوری از هیتلر دریافت کرد که براساس آن باید همه عملیات خود و همراهان ایرانی‌اش را تا دستور بعدی متوقف می‌کرد.<sup>۳۹</sup> معلوم نیست چرا هیتلر باید چنین دستوری صادر کرده باشد، اما

\* Schultze-Holtus

\*\* Frantz Mayer

\*\*\* Roman Gammota

\*\*\*\* Herr Ettel



هر چه هست، این گزارش نشان می‌دهد آلمانیها در آستانهٔ حملهٔ شوروی و انگلیس به ایران دیگر فعالیتی نداشتند. باید یادآور شد اصل فعالیت آنان تاریخچه‌ای بسیار کوتاه داشت و فعالیت‌هایی از آن نوع، درست از آغاز سال ۱۳۲۰ یعنی زمان حملهٔ آلمان به شوروی شکل گرفته بود. با وجود این نباید در قدرت شبکهٔ آلمانیهای مقیم ایران اغراق کرد، فرصت آن قدر کم بود که نمی‌توانست شبکه‌ای مهم از جاسوسان آلمانی در ایران شکل گرفته باشد.

حسین وزیری، رابط ایرانی مایر بود. گفته می‌شد او با برخی از فرماندهان ارتش و نمایندگان مجلس رابطه داشت و در حقیقت شولتسه زیر نظر او کار می‌کرد. شولتسه مدعی بود با افسران ارتش ایران گفتگو می‌کرده و جزئی‌ترین اطلاعات نظامی ایران را از این روش به دست می‌آورده و راههای نفوذ آلمان در ایران را بررسی می‌کرده است. وی مدعی بود که این افسران گروهی را به نام ارتش آزادپخش ایران راه‌اندازی کرده بودند که وظیفهٔ آنان هماهنگ ساختن عملیات خود با ارتش آلمان بود.<sup>۴۰</sup> به گفتهٔ او اصفهان محل اصلی تشکیل جلسه‌های آنان بود. همچنین فرماندهٔ تیپ اصفهان، سرلشکر فضل‌الله زاهدی و حبیب‌الله نوبخت، نمایندهٔ شیراز در مجلس و رهبر حزب کبود با این گروه همکاری می‌کردند. همچنین جاسوس باهوش دیگری به نام تیلکه\* در تبریز فعالیت داشت که در ظاهر شغلش داروسازی بود، اما در حقیقت ویزیتور شرکت اسدی شده بود. او که به چند زبان تسلط داشت، افسری جوان از تیپ تبریز را منبع اطلاعاتی خود کرده بود تا اخبار مربوط به فعالیت‌های ارتش شوروی را به او اطلاع دهد. در زمینهٔ خبرگیری از وضعیت داخلی شوروی مهندسان آلمانی که در شمال ایران در خطوط راه‌آهن به کار مشغول بودند، نقشی بسیار تعیین‌کننده ایفا می‌کردند.<sup>۴۱</sup>

با وجود این در تبریز شعبه‌ای از حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان فعالیت می‌کرد. نام رهبر این شعبه ولفانگ\*\* بود که تا زمان حملهٔ شوروی به ایران در تبریز اقامت داشت. اما اینکه شمار این افسران و امکانات آنان برای انجام عملیات تخریبی چه اندازه بود، امری است که در گزارشهای موجود ناگفته مانده است.

بزرگ‌نمایی، ویژگی این گزارشها بود تا بتوانند عملیات آیندهٔ خود را در کشور توجیه

کنند. این بزرگ‌نمایی با تکیه بر اطلاعات به دست آمده از منابع جاسوسی انگلیس به خوبی در اولتیماتوم شوروی به ایران بازتاب یافته است. در اولتیماتوم شوروی به ایران نام برخی دیگر از جاسوسهای آلمانی نیز بیان شده است. به گفته روسها این عده زیر نقاب فعالیت در شرکت‌هایی مانند آ.آ.گ، فروشتال، هاربر، ارتل، شیتسه، بنز، کروپ، زیمنس و مانند آنها کار می‌کردند و در زمینه اعزام جاسوس به قفقاز و ترکمنستان فعال بودند. برخی می‌گفتند آنان در چند نقطه کشور انبارهای اسلحه و مهمات دایر کرده‌اند؛ انبارهایی که هرگز کشف نشد و این ستون پنجم هیچ‌گاه از آنها استفاده نکرد! براساس ادعایی دیگر، فردی به نام ولف این گروه را سازماندهی کرد. این فرد در ظاهر رئیس اس.اس.ها در شمال ایران بود. با این وصف او باید همان ولفانگ باشد. برخی از آلمانیها در ایستگاه رادیو تهران کار می‌کردند. احداث ایستگاه رادیو ایران در پایان سال ۱۳۱۶ به کارخانه تلفنکن آلمان سفارش داده شد و محمدرضا پهلوی که در آن زمان ولیعهد ایران بود در ۲۴ آوریل ۱۹۴۰/۴ اردیبهشت ۱۳۱۹ آن را افتتاح کرد.

روسها مدعی بودند آلمانیها جوخه‌های ترور راه‌اندازی کرده‌اند و به خرابکاری مشغول‌اند. وقتی متفقین ایران را اشغال کردند وزارت کشور در نامه‌ای محرمانه و فوری درخواست کرد افرادی به نامهای شومان، نویمان و اهلرس را که به گفته مقامهای وزارت کشور جاسوس نازیها بوده و اینک فراری شده‌اند، دستگیر کنند.<sup>۴۲</sup>

می‌گفتند عواملی از کودتای رشید عالی گیلانی یعنی صلاح‌الدین صبانی و یونس سبعاوی با این عده همکاری می‌کنند. دو نفر یاد شده همراه برخی دیگر از عوامل کودتا، پس از اینکه انگلیسیها گروه همکار رشید عالی گیلانی را سرکوب کردند به ایران آمدند. آنان در زنجان اقامت داشتند و پس از حمله متفقین فراری شدند. دولت ایران خواسته بود این عده را هم دستگیر کنند. افزون بر اینها ادعا می‌شد که پنجاه و شش جاسوس نازی به عنوان کارشناس در بخشهای نظامی ایران فعالیت می‌کنند که خطری بالقوه به حساب می‌آیند. از سوئی گفته می‌شد کنسول پیشین آلمان در بیت‌المقدس یعنی هر هیوبرت دیتمان\* همراه هر ائتل، سفیر وقت این کشور در ایران، به فعالیتهای نازیستی مشغول‌اند. شخص سفیر به خوبی ایران را می‌شناخت زیرا پیش از این

نماینده شرکت یونکرس در ایران بود.<sup>۴۳</sup>

حال این پرسش مطرح می‌شود که انگلیسها از چه راهی خطر آلمان را بزرگ می‌کردند و این اطلاعات یا به واقع ضداطلاعات چگونه به دست روسها می‌رسید؟

مسئول انگلیسی کنترل عملیات جاسوسی آلمانیها در آذربایجان، رابین زینر\* بود. زینر کارشناس ایران پیش از اسلام بود، اما به ناچار درگیر عملیاتی شد که با روح دانشگاهی او مغایرت داشت. او در منطقه عملیاتی خود شاهد انواع قتلها و جنایتها و اقدامهای جاسوسی و ضدجاسوسی بود، چون در منطقه عملیات آلمانیها در شمال غربی ایران کار می‌کرد. بعدها سرویس اطلاعاتی انگلیس که نفوذیهای شوروی را شناسایی می‌کرد او را به فعالیت جاسوسی به نفع کا.گ.ب متهم کرد. این اتهام برای زینر که کمکهای بسیار به امپراتوری بریتانیا کرده بود، بسیار سنگین بود. او در بدترین نقاط ایران کار کرده و در انواع دسیسه‌ها مشارکت جسته بود، اما پاداش کارهایش به این شکل داده شد. این اتهام زینر را از پای درآورد و پس از اندکی درگذشت.<sup>۴۴</sup>

شاید زینر این اطلاعات را در اختیار مقامهای شوروی قرار می‌داد، اما هدف اصلی وی کشانیدن روسها به خاک ایران به بهانه رویارویی با فعالیتهای فاشیستی بود؛ سیاستی که دولت بریتانیا با قدرت پیگیری می‌کرد. به هر حال این اطلاعات نقشی مهم در هدایت روسها به اعماق خاک ایران ایفا کرد.

هنگامی که متفقین ایران را اشغال کردند، افرادی که گفته می‌شد به نفع نازیها فعالیت می‌کنند بدون اینکه کمترین مقاومتی کنند فرار کردند. نیروهای ایرانی طرفدار آنان حتی کوچک‌ترین قدمی برای ابراز مخالفت در برابر اشغال کشور برنداشتند. تیپ اصفهان به فرماندهی زاهدی که می‌گفتند به نفع نازیها کار می‌کند، هیچ حرکتی نکرد، زیرا وی از دوره جنگ اول جهانی با انگلیسها در ارتباط بود و گرایشهای نازیستی او تبلیغاتی میان‌تهی بیش نبود. عشایری که می‌گفتند جاسوسهای آلمانی با آنان همکاری دارند کوچک‌ترین شورشی به راه نینداختند. روزنامه‌نگاران و سیاستمداران مدعی فعالیت فاشیستی هیچ حرکتی نکردند و همه

اینها نشان‌دهنده اغراق‌آمیز بودن این شایعه‌ها بود. افزون بر این متفقین می‌گفتند افرادی که فعالیت فاشیستی دارند بیش از صد نفر نیستند. شخص مایر و گاموتا به تازگی و پیش از هجوم متفقین وارد ایران شده بودند. انگلیسیها که به دروغ و با اهدافی مشخص، در همه این مدت از ترس سقوط ایران در دامان نازیسم قلمفرسایی کرده بودند، اینک اعلام می‌کردند تنها بیست تا سی جاسوس فعال نازی در ایران حضور دارند. جالب آن است که این گزارش مربوط به سال ۱۳۲۳ یعنی دو سال پس از اشغال کشور به دست متفقین بود.<sup>۴۵</sup>

گروهی دیگر هم بودند که از نظر انگلیسیها طرفدار نازیها بودند، اما اهمیت چندانی نداشتند. با این وصف شولتسه ادعا کرد شماری از افسران ارتش ایران با مایر تماس گرفته و از او خواسته‌اند مراکز مقاومت را بر ضد متفقین سازمان دهد، او هم تشکیلاتی به نام نهضت ملیون ایران به وجود آورد.<sup>۴۶</sup>

به ادعای شولتسه، سرلشکر زاهدی و معاونش سرهنگ فروهر با این تشکیلات همکاری می‌کردند. او مدعی بود نوبخت نیز گروههای طرفدار آلمان را در تهران رهبری می‌کرد. پس از اشغال کشور، نوبخت، شولتسه را که کارشناس ایلات و عشایر ایران بود به میان ایل قشقایی برد تا آنان را بشوراند.<sup>۴۷</sup>

شولتسه ادعا می‌کرد که در منطقه قشقایها یک فرودگاه نظامی هم احداث شده است که جنگنده‌های آلمانی به آسانی می‌توانند در آن فرود آیند. به گفته وی دولت مرکزی در آن نواحی هیچ کنترلی نداشت و در حقیقت منطقه در دست عشایر بود. باز هم به گفته او قرار بود در آنجا حکومتی مستقل تأسیس و با نازیها همکاری شود. مایر در اصفهان با زاهدی دیدار کرد و به او قول مقام رئیس‌جمهوری ایران را داد! زاهدی هم پذیرفت که پس از سقوط استالینگراد به دست هیتلر دست به شورش بزند!<sup>۴۸</sup>

چرا زاهدی باید صبر می‌کرد تا استالینگراد به دست هیتلر بیفتد؟ این حکایتی است در خور توجه؛ در اصل او می‌بایست نیروهای همراه خود را برای نبردی دست کم پارتیزانی بسیج می‌کرد، نه اینکه سیاست صبر و انتظار را در پیش گیرد. اگر استالینگراد به دست هیتلر می‌افتاد دیگر به قیام زاهدی نیازی نبود، زیرا ارتش هیتلر به ایران حمله می‌کرد. از سوی دیگر از کجا

معلوم بود که شوروی در نبرد استالینگراد شکست می‌خورد؟ این نکته خود مبین همان سیاستی است که پیش‌تر از آن سخن گفتیم، یعنی دولتهای آمریکا و انگلیس با خرسندی منتظر سقوط حتمی شوروی بودند تا پس از آن سیاستهای خود را بر ضد آلمان اجرا کنند.

همچنین ادعا می‌شد کمیته‌ای سرّی در تهران وجود دارد که خواهان نزدیکی بیشتر با آلمان نازی است. رئیس این کمیته حسینعلی قراگوزلو مشهور به فتح‌السلطنه بود. برخی ادعا داشتند او با هرفون هتیک، رئیس اداره شرق وزارت امور خارجه آلمان، ارتباط دارد و هدف آنان، اجرای کودتا و برکناری رضاشاه از سلطنت است! و این افراد با دو نفر از ژنرالهای ارتش ایران ارتباط محرمانه دارند و گفتگوهای خود را با کنت شولنبرگ، سفیر پیشین آلمان در تهران و سفیر کنونی این کشور در شوروی، در میان می‌گذارند. ادعا شده بود دولت آلمان پیکتی ویژه به تهران فرستاده و خاطر نشان کرده است که در تابستان ۱۳۲۰ ارتش آلمان به مرزهای ایران خواهد رسید و دولت آلمان انتظار دارد کمیته سرّی یادشده کارهای لازم را برای یاری دادن به ارتش آلمان در خاک ایران انجام دهد. این پیک ویژه پس از ورود به تهران به مایر پیوست و حتی پس از گرفتاری مایر، دستگاه فرستنده آلمانیها را که در قلمرو بختیارها قرار داشت اداره کرد.<sup>۴۹</sup> این نقشه‌ها هرگز عملی نشد و پس از اشغال ایران، مخفیگاه مایر لو رفت و اسناد او در اختیار متفقین قرار گرفت. میس لمبتون در این عملیات نقشی اساسی داشت. با وجود اینکه گفته می‌شد ناصرخان قشقایی حامی برخی از نازیهاست، اما حقیقت این بود که رهبران قشقایی در لو رفتن ستون پنجم نازیها در ایران نقشی بسیار فعال داشتند و خود آنان برخی از آلمانیهای مقیم کشور را تحویل متفقین دادند. سر ریدر بولارد به آنتونی ایدن، وزیر امور خارجه انگلیس، گزارش داد که حبیب‌الله نوبخت با مایر همکاری گسترده داشته است.<sup>۵۰</sup>

اما قشقایی‌ها نوبخت را دستگیر کردند و به انگلیسیها تحویل دادند که پس از مدتی آزاد شد بدون اینکه معلوم شود جرم اصلی او چه بوده و سطح به اصطلاح فعالیت‌های فاشیستی‌اش تا چه اندازه اهمیت داشته است. نام و نشانی یکصدوشصت نفر از افسران ارتش، روزنامه‌نگاران، کارمندان عالی‌رتبه، وزرای کابینه و افراد پلیس که ادعا می‌شد با مایر همکاری داشته‌اند به دست آمد، اما این افراد نه به دلیل فعالیت‌های فاشیستی بلکه برای مخالفت با اشغال کشورشان، با حزب

کیود نوبخت، همکاری می‌کردند. نمونه‌گویای این افراد، خسرو روزبه، افسر جوان توپخانه بود که فعالیت سیاسی‌اش را با حضور در حزب کیود آغاز کرد. به عبارت بهتر بسیاری از افرادی که می‌گفتند فعالیت فاشیستی دارند، نه به دلیل تمایل به هیتلر بلکه به سبب حس وطن‌دوستی با اشغال کشور خود مخالفت می‌کردند و این البته با کوششهای فردی مانند نوبخت که خود نماینده فرمایشی مجلس رضاخان بود تفاوت و تمایز اساسی داشت. افرادی مانند ژنرال مرتضی یزدان پناه، رئیس ستاد ارتش و سرلشکر آق‌اولی، فرمانده ژاندارمری، هم جزو افرادی نام برده شده‌اند که به نفع آلمان هیتلری فعالیت می‌کردند و عجب اینکه آنان بعدها همراه شخص زاهدی در توطئه‌های بسیاری که به کارگردانی انگلیسیها برضد نهضت ملی نفت رواج داشت شرکت فعال داشتند و از ستونهای اصلی کودتای بیست و هشتم مراد بودند. این افسران به اصطلاح فاشیست هرگز محاکمه نشدند و در مقامهای خود باقی ماندند تا فصل جدیدی از روابط آنان با کشورهای قدرتمند غرب به‌ویژه انگلیس شکل گیرد. آنان در شمار نخبگان سیاسی و نظامی درآمدند و برای تحقق اهداف دولتهای بزرگ سرمایه‌داری و شرکتهای فراملیتی به تکاپو پرداختند و در دهه‌های سی و چهل شمسی بارها به نفع اردوگاه غرب و برضد منافع ملی کشور متبوع خود حرکت کردند. اما در دوره جنگ دوم جهانی گفته می‌شد آنان اطلاعاتی گسترده گردآوری کرده بودند که می‌توانست به آلمانیها برای حمله به ایران کمک بزرگی کند. وزارت کشور ایران در سال ۱۳۲۲ مدعی شد هواپیماهای اکتشافی انگلیس فرودگاه این گروه را کشف کرده است.<sup>۵۱</sup>

به زودی روزنامه ستاره مدعی شد عده‌ای از ستون پنجم آلمان نازی در ایران دستگیر شده‌اند و وزارت کشور هم در اطلاعیه‌ای مراتب را به اطلاع مردم رساند.<sup>۵۲</sup>

روسها درخواست کردند دستگیرشدگان به دست آنان سپرده تا محاکمه شوند، اما وزارت امور خارجه ایران با این درخواست موافقت نکرد. با این وصف برخی از دستگیرشدگان با همکاری انگلیسیها به نیروهای روسی تحویل داده شدند؛ روسها نیز آنان را به رشت بردند تا محاکمه کنند. پیش از این در شهریور ۱۳۲۱ هم دولت ایران خواسته بود دستگیرشدگانی که متهم به فعالیت نازیستی‌اند به مقامهای ایران تحویل داده شوند تا بازجویان انگلیسی و ایرانی آنان را محاکمه کنند و محاکمه‌ها نیز براساس قوانین دولت ایران انجام شود. در آن زمان

آمریکاییها به شدت نسبت به محاکمه ایرانیها به دست نیروهای شوروی و انگلیس اعتراض داشتند و دریفوس، وزیرمختار دولت آمریکا در ایران، آشکارا با اقدام شوروی و انگلیس در این زمینه مخالفت می‌کرد. البته آمریکاییها این موضوع را که دستگیرشدگان به نفع آلمان هیتلری فعالیت می‌کنند باور نداشتند و برداشت آنان از رفتار نیروهای روسی و انگلیسی در ایران، رفتار کشورهای استعمارگر با مستعمره بود. با وجود این روند اوضاع نشان داد که فعالیتهای فاشیستی نمی‌توانست واقعیت داشته باشد، زیرا اندکی بعد تا دی ۱۳۲۲ مضمونین دسته دسته آزاد شدند بدون اینکه دولت و ملت ایران بدانند سطح ارتباط آنان با نازیها تا چه اندازه‌ای بوده است.

قشقایب‌ها حبیب‌الله نوبخت را به نیروهای انگلیسی تحویل دادند، به عبارت بهتر متفقین مدعی شدند تا سال ۱۳۲۲ ستون پنجم آلمان نازی را در ایران از بین برده‌اند و دیگر خطری منافع آنان را تهدید نمی‌کند.

این عملیات بیشتر شبیه جنگ روانی و عملیات فریب بود تا واقعیتی سیاسی. درست است که ایران برای آلمان اهمیتی بسیار داشت و چیرگی بر آن می‌توانست سرنوشت جنگ را تغییر دهد، اما آلمان با کدام نیروی داخلی ایرانی می‌خواست ایران را اشغال کند؟ اگر در ارتش ایران ستون پنجم نازی وجود داشت چرا حتی یک گلوله به سوی دشمن شلیک نکرد و چرا دست به جنگ چریکی نزد؟ اگر افسران عالی‌رتبه ارتش مانند زاهدی گرایش نازیستی داشتند چرا متفقین آنان را به حال خود رها کردند؟ از آن مهم‌تر اگر این افراد به نازیسم گرایش داشتند چرا پس از اندکی برای حمایت از منافع نامشروع قدرتهای غربی به‌ویژه انگلیس در ایران دست به کار شدند؟ به نظر می‌رسد این یک جنگ روانی حساب شده بود تا افکار عمومی را از خطری که در درون و از سوی متفقین کشور را تهدید می‌کرد منحرف کند. به دلیل این عملیات نیرنگ‌آمیز مردم و مسئولان کشور از فعالیتهای شرکتهای فراملیتی و نفت‌خواران بین‌المللی غافل ماندند و افکار به مسیری انحرافی رانده شد و هنگامی که آنها از آسیاب افتاد، انگلیسیها دیگر به این جنگ روانی نیازی نداشتند، به‌ویژه پس از نبرد استالینگراد که سرنوشت جنگ را مشخص ساخت، از این نیروهای به اصطلاح فاشیستی برای رسیدن به اهداف دیگر خود استفاده کردند.

## ۵. نگاهی به وضعیت یهودیان در ایران

اگر یکی از ویژگیهای بارز فعالیتهای فاشیستی را یهودی‌ستیزی بدانیم، باید دریابیم آیا در ایران به راستی مجالی برای ادامه حیات این اقلیت دینی وجود نداشت یا برعکس، این کشور پناهگاهی برای فعالیتهای یهودیان به شمار می‌آمد. براساس اسناد موجود، یهودیان ایران در دوره یادشده اگر بهتر از دیگر مردم زندگی نمی‌کردند، وضع عمومی زندگیشان از توده‌های دیگر مردم بدتر نبود. درست در همان زمانی که سیف آزاد شعار یهودی‌ستیزی سر می‌داد، سیاستمداران بسیاری در ایران بودند که از استقرار یهودیان مهاجر آلمانی در ایران حمایت و به آنان سفارش می‌کردند که برای سرمایه‌گذاری و کار و کوشش به ایران بیایند.

دکتر صدیق اعلم در اوج یهودی‌ستیزی هیتلر از پروفیسور Hazz، استاد یهودی فلسفه دانشگاه برلین، دعوت کرد به ایران بیاید و در دانشسرای عالی تهران تدریس کند. این سال هم‌زمان با ۱۳۱۱/۱۹۳۲ بود که هم رضاشاه گامهای اساسی برای استقرار دولت پادگانی خود برمی‌داشت و هم نازیها در آستانه کسب قدرت در رایش‌تاک بودند. در این سال هنوز دانشگاه تهران تأسیس نشده بود. از آن مهم‌تر، درست هنگامی که یهودیان حتی فعالیتهای روزمره خود را در برخی کشورهای اروپایی به دشواری انجام می‌دادند، در ایران مردی به نام عزیزالله نعیم، ریاست «تشکیلات صهیونیست ایران» را برعهده داشت. این فرد بعدها به پاریس رفت و از آنجا تشکیلات خود را در ایران رهبری کرد. آنان حتی روزنامه‌ای به نام هگولا منتشر می‌کردند<sup>۵۳</sup> که نسخه‌هایی از آن هنوز در کتابخانه ملی ایران نگهداری می‌شود. حبیب لوی هم که تاریخ‌خاص یهودیان ایران را نوشته است، می‌نویسد که این روزنامه ارگان صهیونیستهای ایران بود.<sup>۵۴</sup>

همزمان با شعارهای پوچ ضد یهودی عبدالرحمن سیف آزاد، همین نعیم به یهودیان اروپا سفارش می‌کرد به ایران بیایند و به کشاورزی بپردازند. این نکته‌ای بسیار مهم است و نشان می‌دهد نه تنها یهودیان عادی در کشور با آرامش به زندگی خود ادامه می‌دادند بلکه گروهی از آنان که با صهیونیسم بین‌الملل ارتباط داشتند و مجله خود را آزادانه منتشر می‌ساختند.

هنگامی که نازیها در آلمان قدرت را در دست گرفتند، وزیر امور خارجه ایران آشکارا



همچنین سفارت ایران در بروکسل در نامه‌ای از باقر کاظمی خواست تا مجوز ورود یهودیان کارشناس به ایران را از دولت دریافت کند.<sup>۵۶</sup>

حتی رضاشاه به رئیس دفتر مخصوص خود یعنی حسین شکوه دستور داد ترتیبی داده شود تا یهودیان مهاجر آلمانی نماینده‌ای به ایران بفرستند تا با او گفتگو شود و افراد کارشناس هم‌کیش خود را به ایران بیاورد.<sup>۵۷</sup>

یهودیان آلمانی چنان فضا را در ایران مناسب دیدند که برخی از آنان که مقیم زوریخ بودند، نامه‌ای به نخست‌وزیر وقت ایران نوشتند و درخواست کردند به آنان اجازه داده شود دانشگاهی در تهران تأسیس کنند.<sup>۵۸</sup>

یکی از افرادی که در جذب یهودیان رانده شده به ایران می‌کوشید سیدحسن تقی‌زاده، سفیر وقت ایران در پاریس، بود. تقی‌زاده با کمیته یهودیان مهاجر آلمانی در پاریس ارتباط برقرار کرد و به سفارش رئیس دفتر رضاشاه و نیز علی‌اصغر حکمت، وزیر معارف، برخی را برای استخدام در اداره‌های ایران معرفی کرد. این افراد پزشک، کارشناس کشاورزی، جانورشناس و کارشناس زبان پهلوی بودند.<sup>۵۹</sup>

از سوی، محمود جم، نخست‌وزیر وقت ایران، سی نفر کارشناس را که همه دارای درجه دکتري و يهودی بودند، به اداره بهداشت تهران معرفی کرد تا به آنان کار داده شود. آنان کارشناس طب، دندانسازی و داروسازی بودند و در پاریس اقامت داشتند و خود تمایل داشتند به ایران بیایند.<sup>۶۰</sup>

محمود جم، شوهر خواهر حسینقلی خان نواب از بزرگان دوره قاجار بود که با محافل یهودیان اروپا از دوره مشروطه پیوندی استوار داشت.<sup>۶۱</sup>

پسر محمود جم یعنی فریدون جم بعدها داماد رضاشاه شد. او نخستین همسر شمس پهلوی، دختر بزرگ رضاشاه، بود و این نشان از پیوند نزدیک شاه با محمود جم، مشهور به مدیرالملک داشت.

شاهد دیگر در این زمینه، فعالیت‌های فردی به نام Szmanaski، رئیس پیشین مجلس سنای لهستان، برای انتقال مهاجران یهودی به ایران بود. وی جمعیتی تشکیل داد تا برای یهودیان

مهاجر آلمانی کار پیدا کند. روشن است این فعالیتها مربوط به پیش از حمله هیتلر به لهستان بود. نادر آراسته، سفیر ایران در لهستان با این شخص وارد گفتگو شد و محرمانه به مقامهای تهران سفارش کرد. برخی از این یهودیها را به ایران آورند. آراسته بیش از صد نفر یهودی کارشناس در رشته‌های پزشکی، مهندسی و علوم انسانی را که همه از دانشگاههای آلمان اخراج شده بودند، برای انتقال به ایران به وزارت امور خارجه معرفی کرد.<sup>۶۲</sup>

این امر هنگامی صورت گرفت که سیف آزاد به فعالیت به اصطلاح فاشیستی خود مشغول بود و هیتلر نیز قدرت را در دست گرفته بود. سوای از اینها اسناد دیگری در بایگانی وزارت امور خارجه ایران و سازمان اسناد ملی وجود دارد که نشان می‌دهد گرایش فاشیستی دولت و شخص شاه واقیعت ندارد و به هیچ وجه در ایران فضای ضد یهودی وجود نداشت. مهم‌تر اینکه دولت بخشنامه‌ای صادر کرد و اعلام داشت برای استخدام یهودیان مهاجر در ایران هیچ معنی وجود ندارد.<sup>۶۳</sup>

در حقیقت پس از حمله آلمان به لهستان و اشغال این کشور بود که دولت ایران تغییر روش داد، اما این تغییر روش به مفهوم همگرایی با دولت نازی نبود. در این زمان ایران جزو کشورهای بود که حاضر نشد کنوانسیون جامعه ملل را در مورد پناهندگان آلمانی امضا کند.<sup>۶۴</sup> هیئت دولت به دلیل جهانگشاییهای هیتلر و ترس از اینکه ایران را هم در شمار دشمنان خود فرض کند تصویب کرد ایران وارد این کنوانسیون نخواهد شد و رضاشاه نیز دستور داد از پیوستن ایران به این کنوانسیون جلوگیری شود.<sup>۶۵</sup> اما رضاشاه از ترس جهانگشایی هیتلر و دشمنی وی با یهودیها دستور داد از استخدام پزشکان جوان یهودی در مشهد جلوگیری شود.<sup>۶۶</sup> نادر آراسته که اینک سفیر ایران در برلین شده بود در نامه‌ای به وزارت امور خارجه، نخست از وضع یهودیان مقیم آلمان گزارش داد و آن‌گاه درخواست کرد پیش از صدور ویزا برای آلمانیها، ابتدا اداره کنسولی وزارت خارجه تحقیق کند آیا درخواست کنندگان یهودی‌اند یا خیر و در صورت مثبت بودن نتیجه، «در برخی موارد» به متقاضیان ویزا ندهند. دلیل این امر باز هم تمایلات فاشیستی، بلکه در کنار ترس از آلمان، این مسئله بود که مبادا ورود بی‌رویه یهودیان اروپا به ایران موجب شود در مسائل مهم کشور دخالت کنند.<sup>۶۷</sup> یعنی مسئله یهودیان موجب

## مقاله ● قدرتهای بزرگ و اشغال ایران در جنگ دوم جهانی / ۱۶۳

شود آلمان به ایران حمله کند. البته باز هم یهودیان مشکل اساسی در ایران نداشتند، برای نمونه نخست‌وزیر ضمن فرستادن نامه‌ای برای وزیر امور خارجه خاطر نشان کرد اگر یهودیان سرمایه‌دار بخواهند سرمایه خود را در ایران به کار اندازند، می‌توان به آنان اجازه ورود داد،<sup>۶۸</sup> یعنی ایران برای جلوگیری از دشمنی هیتلر، کنوانسیون پذیرش پناهندگان آلمانی را امضا نکرد، اما مانع ورود آنان به کشور هم نشد. این بار نیز مانند گذشته کارشناسان و سرمایه‌داران می‌توانستند وارد ایران شوند. مهم‌تر از آن رضاشاه دستور داد محرمانه به یهودیان اتریشی که دارای سرمایه، صنعت و یا تخصص‌اند ویزای ورود به ایران داده شود.<sup>۶۹</sup>

این دستورها تا ژانویه ۱۹۴۱ که همزمان با دولت علی منصور بود ادامه داشت. برخی از یهودیها تا این سال وارد ایران شدند و این نشان می‌داد گرایش رضاشاه به آلمان هیتلری افسانه‌ای بیش نبود.

اطلاعات موجود در مورد وضعیت یهودیان در سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ به دو دلیل بسیار اندک است: نخست فضای جنگ روانی که متفقین برای توجیه حمله خود به ایران درست کرده بودند، و دیگر اینکه کشور چنان دستخوش بحرانهای بزرگ‌تر شده بود که مسئله یهودیان یکی از کوچک‌ترین آنها به شمار می‌رفت. با این وصف باز هم گزارشی که نشان‌دهنده یهودی‌ستیزی ایرانیان باشد در دست نیست.

از پایان سال ۱۳۱۹ و آغاز ۱۳۲۰ حتی پیش از اینکه متفقین به ایران حمله کنند و درست در آستانه اتهامهای فعالیت فاشیستی در ایران، غلامحسین ابتهج، مدیر شرکت مسافرتی ایران تور، از نخست‌وزیر وقت اجازه خواست پنج تا شش هزار یهودی لهستانی را که به لیتوانی آمده‌اند و می‌خواهند به طور ترانزیت از ایران عبور کنند و به فلسطین بروند، وارد کشور کند و از وی خواست دستور دهد برای آنان ویزای ترانزیت صادر شود. البته ابتهج دلایل اقتصادی نیز آورد، از جمله اینکه هزینه مسافرت و روادید این افراد هر کدام هفتاد دلار می‌شود و با ترانزیت این گروه، کشور چهارصد هزار دلار ارز به دست خواهد آورد.<sup>۷۰</sup>

شاهد دیگر که نشان می‌دهد در ایران فعالیت فاشیستی وجود نداشت و انگلیسیها برای لشکرکشی به ایران بهانه‌جویی می‌کردند یادداشتهای بولارد است. بولارد نقل می‌کند: الیاهو

اپشتاین<sup>۷۱</sup>، رئیس بخش خاورمیانه و اداره سیاسی آژانس یهود، در همین زمان همراه همسرش در تهران زندگی می‌کرد. بولارد، آن چارلز ترات، مأمور اطلاعاتی انگلیس، را در دیدار خود با اپشتاین همراه برد. بولارد هم می‌گفت به دلیل اینکه اعراب نسبت به مسئله صهیونیسم حساسیت دارند، او با همه نظریات اپشتاین موافق نیست.<sup>۷۱</sup>

دلیل اصلی مخالفت بولارد با دیدگاه‌های اپشتاین این بود که وی صهیونیستی متعصب بود و بریتانیا به دلیل ملاحظه اعراب نمی‌توانست با دیدگاه‌های او موافقت کند. به هر حال حضور رئیس اداره سیاسی آژانس یهود در ایران نشان‌دهنده آرام بودن محیط ایران بود. در این زمان یهودیان در آرامش به سر می‌بردند و رهبران صهیونیسم جهانی این کشور را محیطی امن برای فعالیتهای خود می‌دیدند. حضور اپشتاین در ایران نشان‌دهنده مفهومی دیگر نیز بود: سازماندهی برای مهاجرت یهودیان ایرانی و اروپای شرقی به سرزمین فلسطین. این مقوله گویای آن است که با وجود نامه‌های اداری مرسوم، دولت ایران تسهیلات گذشته را در اختیار یهودیان قرار می‌داد و این خود دلیلی محکم است بر اینکه در ایران فعالیت سازمان یافته فاشیستی وجود نداشت. نقل قولی که از دیدار بولارد و ترات با اپشتاین صورت گرفت نشان می‌دهد که نقل قول‌های دیگر او را در مورد مسئله یهود در ایران باید با احتیاط مطالعه کرد. بولارد نقل می‌کند که شهربانی ایران به یک موسیقی‌دان آلمانی یهودی دستور داد به سرعت خاک کشور را ترک کند. در ظاهر سفارت آلمان از همسر مسیحی این مرد سه بار خواسته بود از شوهرش که هفده سال بود با او زندگی می‌کرد جدا شود، اما وی از این کار خودداری کرده بود. بولارد در جایی دیگر نقل می‌کند که یک جوان یهودی لهستانی و خواهرش به علت یهودی بودن آزار و اذیت شدند و خودکشی کردند.<sup>۷۲</sup> بعید به نظر می‌رسد اگر این قضیه واقعیت هم داشته به دلیل یهودی بودن آنان باشد. هنگامی که رهبران صهیونیسم جهانی در ایران با کمال آرامش می‌زیستند چگونه پلیس ایران یک شهروند عادی یهودی، آن هم تبعه خارج را آزار و اذیت کرده است؟

## ۶. دلایل تبلیغات ضد آلمانی انگلیسیها در ایران

علت اشغال ایران را نباید در افسانه‌های پردازیهای رایج در مورد گرایش ایران به آلمان هیتلری جستجو کرد. نفت ایران برای ادامه جنگ به منظور پیروزی بر ضد فاشیسم، مانند دوره جنگ اول جهانی بسیار با اهمیت بود. این نفت باید حفظ می‌شد و نقشه‌های نازیها برای تسلط بر آن خنثی می‌گردید. البته متفقین از این نظر هم نگرانی نداشتند، زیرا می‌دانستند رضاشاه پیشنهاد هیتلر را در مورد پیوستن کشورش به دولتهای محور رد کرده و با این تصمیم خشم او را برانگیخته است. به هر حال فعالیتهای صهیونیستی و ترانزیت یهودیان از راه ایران دلیلی محکم بر نبودن فعالیتهای فاشیستی در کشور بود. به نظر می‌آید برای تبلیغات افرادی مانند لمبتون در مورد خطر ستون پنجم نازی در ایران، دو دلیل عمده وجود داشت: نخست اینکه رهبران صهیونیسم جهانی از پدیده فاشیسم به منزله موهبتی آسمانی استفاده می‌کردند. آنان نیاز داشتند یهودیان جهان به‌ویژه از کشورهای فقیر به فلسطین مهاجرت کنند تا رؤیای تشکیل دولت موعود یهودی را محقق کنند و ترکیب جمعیتی فلسطین را به نفع خود تغییر دهند. این امر در ایران هم با تبلیغات در مورد فعالیتهای فاشیستی پیگیری می‌شد. براساس اسناد موجود در سازمان اسناد ملی ایران، در دوره جنگ دوم جهانی بود که مهاجرت یهودیان ایرانی به فلسطین شدت یافت و این روند تا سالهای منتهی به تأسیس دولت اسرائیل و حتی پس از آن تا ملی شدن نفت ادامه یافت. هیچ امری غیر از بزرگ‌نمایی خطر فاشیسم در ایران نمی‌توانست به این موضوع جامه عمل بپوشاند، به‌ویژه اینکه یهودیان ایرانی با مسالمت در کنار دیگر هموطنان خود زندگی می‌کردند.

دلیل دوم اینکه انگلیس تمایل داشت به ایران حمله کند زیرا می‌دانست رژیم رضاشاه برای جنگ آمادگی ندارد. آنان ارتش ایران را به قیمت فقر و تهیدستی مردم تجهیز کرده بودند، اما این ارتش تنها می‌توانست امنیت لازم برای ادامه فعالیت شرکت نفت ایران و انگلیس را در شرایط صلح فراهم کند. در حقیقت نفت کانون توجه سیاستهای محافل بین‌المللی بود. برای بردن نفت امنیتی لازم بود که با سرکوب کردن مردم مهیا می‌شد. در حقیقت ارتش ایران نمی‌توانست در جنگی تمام‌عیار پیروز شود. این بود که ضرورت داشت بهانه‌ای ساخته شود تا

کشور اشغال گردد و امنیت لازم برای حفظ منابع نفتی به دست خود انگلیس با همکاری ارتش ایران صورت گیرد. ارتش ایران هم البته نشان داد که در سراسر دوره رضاشاه تنها ابزار سرکوب و حافظ امنیت سرمایه‌گذارهای خارجی بوده است. بیهوده نبود ارتشی که در سرکوب ایلات و عشایر و توده‌های مردم آن همه کوشا بود، نتوانست حتی کوچک‌ترین مقاومت سازمان‌یافته‌ای برضد اشغالگران انجام دهد و از آن زمان تا زمان فروپاشی رژیم پهلوی حافظ منافع جهان سرمایه‌داری در این گوشه از جهان بود و با منافع شرکتهای فراملیتی و قدرتهای بزرگ سرمایه‌داری پیوندی تنگاتنگ داشت.

در آستانه اشغال کشور انگلیسیها به جنگ روانی تمام‌عیاری در مورد خطر افتادن ایران به دست آلمان هیتلری دست زدند. بالاتر اینکه با دادن اطلاعات نادرست و بزرگ‌نمایی خطر ستون پنجم آلمان هیتلری در مرزهای شوروی، آنان را برای حمله به ایران تشویق کردند. روسها بی‌درنگ پس از ورود به ایران نفت کویر خویان را طلب کردند و در رقابتهای جهانی برای تسلط بر منابع نفتی ایران شرکت جستند و به بحرانهای داخلی کشور دامن زدند.

### نتیجه‌گیری

با تأمل در حادثه اشغال ایران در شهریور بیست و براساس اسناد معتبر به نتایج زیر دست می‌یابیم:

نخست اینکه انگلیس به این نتیجه رسیده بود که با پیشرویهای آلمان در خاک شوروی و با توجه به گسترش میزان نارضایتیهای آشکار و نهان از دیکتاتوری رضاشاه که حتی نخبگان سیاسی کشور را هم در بر می‌گرفت، سقوط رضاشاه و بروز هرج و مرج حتمی است. انگلیس این تغییرات را به نفع کمونیسم بین‌الملل ارزیابی می‌کرد؛ موضوعی که دهها سال در مورد آن تبلیغ کرده بود. بنابراین با عملیات پنهانی کوشید ایران را کشوری قلمداد نماید که در مدار منافع آلمان نازی حرکت می‌کند. پس با ارائه ضداطلاعات در این زمینه به شوروی، سیاست خارجی آن کشور را هم با خود همسو کرد و شوروی هم نیاز داشت برای حفاظت از منابع نفتی باکو که هدف آتی هیتلر بود، مرزهای جنوبی خود را با ایران امن سازد.

## مقاله ● قدرتهای بزرگ و اشغال ایران در جنگ دوم جهانی / ۱۶۷

دوم اینکه انگلیس دیگر به رضاشاه نیازی نداشت، زیرا او توانسته بود با سازمان نظامی خود کشور را برای سرمایه‌گذارهای شرکت نفت انگلیس و ایران امن سازد. حتی افکار عمومی رضاشاه را دست‌نشانده انگلیس می‌دانست و البته کارهای او را هم به پای این کشور ثبت می‌کرد، به همین دلیل انگلیس در شرایط مشخص آن روز برای حفظ منافع بلندمدت خود در ایران و کاستن از نفرت مردم از سیاست خارجی کشورش، سناریویی جدید طراحی کرد تا خود را منجی ایران از چنگال دیکتاتوری قلمداد کند. انگلیس می‌دانست که ارتش رضاشاه در صورت وقوع هرگونه نبرد خارجی توان رویارویی با دشمن را ندارد، زیرا این ارتش فقط برای سرکوبی نیروهای داخلی کارآیی داشت. بیهوده نیست ارتشی که حدود پنجاه درصد بودجه کشور را می‌بلعید، در عرض یک شبانه‌روز و بدون کوچک‌ترین مقاومتی در هم شکست و قوای آن از معرکه گریخت. پس در شرایط جدید انگلیس باید خود وارد معرکه می‌شد.

سوم اینکه نفت ایران برای انگلیس اهمیت حیاتی داشت. انگلیس با انتخاب سیاستهای گوناگون از عصر مشروطه تا دهه‌های بعد بارها و بارها اقتصادش را با استفاده از نفت ایران رونق بخشیده بود. همه تاریخ‌نگاران بر این باورند که عامل برتری انگلیس بر آلمان در جنگ اول جهانی، نفت ایران بود. همه قدرتهای بزرگ آن روز برای حفظ برتری خود، به نفت ایران چشم دوخته بودند.

انگلیس برای حفظ منابع نفتی شرکت نفت ایران و انگلیس دیگر نمی‌توانست به ارتش رضاشاه متکی باشد، پس باید خودش وارد عمل می‌شد. برای این منظور باید ایران اشغال می‌شد، اما اشغال کشوری که اعلان بی‌طرفی کرده بود از نظر افکار عمومی جهان و خود بریتانیا توجیه شدنی نبود. پس عملیات فریب شبکه‌های جاسوسی و ضدجاسوسی به منظور ایجاد وحشت در افکار عمومی به کار گرفته شد. براساس این تبلیغات ایران در جهت منافع نازیها حرکت می‌کرد و چون کشوری با موقعیت استراتژیک بود، می‌گفتند تداوم این وضع، امنیت بین‌المللی را به خطر می‌اندازد. این تبلیغات در حالی صورت می‌گرفت که نه در ارتش ایران تکاپوهای نازیستی وجود داشت و نه با دیکتاتوری رضاشاه کسی از آرای سیاسی و تحولات جهانی، اطلاعاتی در خور توجه داشت. بالاتر اینکه رضاشاه برای فعالیتهای صهیونیستی در

ایران محیطی امن فراهم آورده و این کشور را محلی برای ترانزیت یهودیان به سوی فلسطین کرده بود.

با تبلیغاتی که غربیها انجام می‌دادند، اگر در ایران فعالیت فاشیستی وجود داشت، باید به یهودیان هم حمله می‌شد، حال آنکه اسناد محکم نشان می‌دهد که در دوره رضاشاه آژانس یهود در ایران فعالیت می‌کرد و یهودیان اروپای شرقی را از راه ایران به سرزمین فلسطین می‌فرستاد و با شبکه‌های صهیونیستی خود ایران هم مرتبط بود. پس تبلیغات فراوان به منظور اشغال ایران هدفی نداشت جز حفاظت از منابع نفتی شرکت نفت ایران و انگلیس. به واقع استقلال ایران در پرتو حکومت رضاشاه قربانی منافع نامشروع قدرتهای بزرگ در این نقطه مهم و استراتژیک جهان شد. انگلیس وقتی دید رضاشاه دیگر قادر نخواهد بود منافع بلندمدت آن کشور را حفظ کند، او را قربانی سیاست جدید خود ساخت؛ از این به بعد دور جدیدی در تاریخ معاصر ایران آغاز شد که مقدر بود سیاستهای جهانی را هم از خود متأثر سازد.





پی‌نوشتها:

۱. *بایگانی اسناد وزارت خارجه، وزارت خارجه به کلبه نمایندگیهای سیاسی ایران در خارج کشور، ش ۲۵۹۱۹، نهم شهریور ۱۳۱۸، مکاتبات سال ۱۳۱۸.*
۲. *بایگانی اسناد وزارت خارجه، جواد عامری به رضاشاه، ش ۳۸۱، مورخه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۰، مکاتبات سال ۱۳۲۰.*
۳. *بایگانی اسناد وزارت خارجه، ایران به سفارت ایران در بغداد، ش ۵۲۵، مورخه ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۰.*
۴. *همان، سفارت ایران در لندن به وزارت امور خارجه، ش ۳۱، مورخه ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۰.*
5. Andrew Christopher: *Secret Service*, Heinemann, London, 1985.
۶. *بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، کنسولگری ایران در فلسطین به وزارت امور خارجه، ش ۶۲، ۱۷ مرداد ۱۳۲۰.*
7. Nancy Lambton to Britain Foreign Ministry, May 18/1940, in: Sir Reader Bullard: *Letters from Tehran*, London & NY, 1991.
۸. *بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، سیدحسین تقی‌زاده، سفیرکبیر ایران در لندن، به وزیر امور خارجه، ش ۱۱۶۱، دهم مرداد ۱۳۲۰.*
۹. *همان، ش ۱۲۴۱، مورخه مرداد ۱۳۲۰، گزارشهای سال ۱۳۲۰.*
۱۰. *همان، سند شماره ۴۶۳۷ مورخه ۱۷ شهریور ۱۳۲۰، به نقل از نشریه فلسطین پست، چاپ بیت‌المقدس.*
۱۱. *همان، محمدمساعد به وزارت خارجه شوروی، ش ۱۴۹۲، ششم تیر ۱۳۲۰.*
۱۲. *Le Matain, Paris, Jul 4/1941، به نقل از اسناد وزارت امور خارجه.*
۱۳. *بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، حسین شکوه (رئیس دفتر مخصوص رضاشاه) به سفیر ایران در لندن، ش ۱۴۷، هجده تیر ۱۳۲۰.*
۱۴. *همان، محمد ساعد به وزارت امور خارجه، ش ۱۰۹۷، پنجم مرداد ۱۳۲۰.*
۱۵. *همان، حسین شکوه به محمد ساعد، ش ۲۲۸، ششم مرداد ۱۳۲۰.*
۱۶. *همان، گزارش حمید سیاح به وزیر امور خارجه، هشتم مرداد ۱۳۲۰.*
۱۷. *همان، اسمیرنوف به نخست وزیر، ش ۱۰۱، ۲۵ مرداد ۱۳۲۰.*
۱۸. *همان، وزیر امور خارجه ایران به سر ریدر بولارد، ش ۱۱۲، مورخه ۳۰ مرداد ۱۳۲۰.*
۱۹. *همان، ساعد به وزیر امور خارجه، ش ۱۱۷، مورخه ۳۱ مرداد ۱۳۲۰.*
20. Britain War Minister to the Commander of Allied Forces in India, Telegraph No. 87092 (M.O.12), August 29/1941, CAB 10517.
۲۱. *الموتی، ضیاء‌الدین، فصولی از تاریخ سیاسی و اجتماعی مبارزات ایران، تهران: چاپخش، ۱۳۷۰، ص ۳۲۹-۳۱.*
۲۲. *شاهرخ، بهرام، «خاکسترگرم»، روزنامه مرد امروز، ش ۱۳۹-۱۳۲، ۱۳ دی ۱۳۴۵ تا ۳ بهمن همان سال.*

۲۳. مخبرالسلطنه هدایت، *خاطرات و خطرات*، تهران: زوار، ۱۳۶۳، ص ۲۲۶.
۲۴. روزنامه کاهو، «رهیافتی روشنفکرانه برای تجدد و هویت ایران»، فصلنامه مطالعاتی ملی، سال ششم، ش ۱، ۱۳۸۴.
۲۵. «روشنفکری ایران در دوره گذار»، فصلنامه مطالعات تاریخی، سال اول، ش ۳، تابستان ۱۳۸۳.
۲۶. «نظریه پردازان استبداد منور»، فصلنامه مطالعات تاریخی، سال دوم، ش ۶، بهار ۱۳۸۴.
۲۷. به طور نمونه به نطق اول مهر ۱۳۲۰ علی دشتی در مجلس دوازدهم رجوع شود.
۲۸. نشریه نامه ایران باستان، ش ۲۱، مورخه ۱۳۱۲/۴/۸.
۲۹. همانجا.
۳۰. همان، ش ۴۳، ۱۳۱۲/۸/۲۷.
۳۱. همان، ش ۱۶، ۱۳۱۲/۲/۲۸.
۳۲. همان، ش ۳۵، ۱۳۱۲/۷/۲۲.
۳۳. فرر، ژان کلود، *سالکان ظلمات، کاوشی در سرچشمه های باطنی نازیسم*، برگردان: هوشنگ سعادت، تهران: صفی علیشاه، ۱۳۶۴.
۳۴. سوئیزی، پل، *نظریه تکامل سرمایه داری*، برگردان: حیدر ماسالی، تهران: تکاپو، ۱۳۵۸، ص ۳۵۰ به بعد.
35. Bullard's Report to Foreign Ministry, Aug 6/1941, in: *Letters From Tehran*.
۳۶. هولتوس، برنهارد شولتسه، *سپیده دم در ایران*، برگردان: مهرداد اهری، تهران: نشر نو، ۱۳۶۶، ص ۱.
۳۷. همان، ص ۵۱.
۳۸. همان، ص ۳.
۳۹. همان، ص ۱۱۱.
۴۰. همان، ص ۱۳۳.
۴۱. به نقل از اولتیماتوم شوروی به ایران، اسناد وزارت امور خارجه.
۴۲. *بایگانی اسناد وزارت امور خارجه*، وزارت کشور به شهربانی، ش ۳۰۷، مورخه ۱۳۲۰/۶/۱۱.
43. Sir Reader Bullard: *Letters From Tehran*, London & NY, 1991, p 21.
۴۴. رایت، پیتر، *شناسایی و شکار جاسوس*، برگردان: محسن اشرفی، اطلاعات، تهران: ۱۳۷۴.
45. *Public Record Office*, Secret, No, 111 A, Jan 13/1943, F.O 371/35069.
۴۶. راثین، اسماعیل، «مأمور مخفی هیتلر در ایران»، *مجله تهران مصور*، ش ۱۲۷۹.
۴۷. شولتسه، همان، ۱۳۶۶، ص ۱۵۱.
۴۸. همانجا.
49. *Special Report on Franze Mayer*, Secret, Nov 11/1943, F.O. 371/35077.
50. Bullard to Eden, No. 127, March 20/1943, *Ministry for Indian Affairs Document*, 1/2/3472 A.
۵۱. *بایگانی اسناد وزارت امور خارجه*، وزارت خارجه به نخست وزیر، محرمانه، ش ۳۸۸۹، مورخه ۱۹ شهریور ۱۳۲۲، مکاتبات سال ۱۳۲۲.

## مقاله ● قدرتهای بزرگ و اشغال ایران در جنگ دوم جهانی / ۱۷۱

۵۲. روزنامه ستاره، ش ۱۶۰۵، اطلاعیه وزارت کشور.
۵۳. برزین، مسعود، *مطبوعات ایران، ۱۳۵۷-۱۲۴۴*، تهران: بهجت، ۱۳۷۱، ص ۳۱-۴۲۹.
۵۴. لوی، حبیب، *تاریخ یهود ایران*، ج ۳، تهران: یهودا بروخیم، ۱۳۴۵، ص ۲۴-۹۱۸.
۵۵. *بایگانی اسناد وزارت امور خارجه ایران*، باقر کاظمی، وزیر امور خارجه، به مخبرالسلطنه هدایت نخست‌وزیر، ش ۳۲۱۳۴، مورخه سی‌ام آبان ۱۳۱۲.
۵۶. همان، غفاری، *سفیر ایران در بروکسل*، به باقر کاظمی، ش ۸۲۴، ۲۱ مهر ۱۳۱۲.
۵۷. همان، حسین شکوه به نخست‌وزیر، ش ۱۶۲۷، مورخه سوم شهریور ۱۳۱۲.
۵۸. همان، نامه یهودیان آلمانی مقیم زوریخ به نخست‌وزیر ایران، ششم ژانویه ۱۹۳۳.
۵۹. همان، سیدحسن تقی‌زاده به نخست‌وزیر، پاریس، ش ۱۵۴۳، فوریه ۱۹۳۳.
۶۰. *سازمان اسناد ملی ایران*، محمود جم نخست‌وزیر به اداره بهداشت تهران، ش ۳۰۳۱۶/۳۸۳۳۹.
۶۱. آبادیان، حسین، *بحران مشروطیت در ایران*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۳، ص ۱۵۹ به بعد. در مورد محافل یهودی اروپا و پیوند آنان با مشروطه ایران به فصل هشتم همان منبع رجوع شود.
۶۲. *بایگانی اسناد وزارت امور خارجه*، نادر آراسته به باقر کاظمی، ش ۷۵۰/۹۰۷، مورخه ۲۴ بهمن ۱۳۱۲.
۶۳. همان، گزارش وزیر امور خارجه، ش ۲۵/۶۵۱، مورخه ۱۴ شهریور ۱۳۱۵.
۶۴. همان، عدل، معاون وزارت امور خارجه، به محمود جم نخست‌وزیر، ش ۱۸/۹۵/۲۹، مورخه ۱۵ فروردین ۱۳۱۷.
۶۵. همان، رئیس دفتر مخصوص رضاشاه به محمود جم نخست‌وزیر، ش ۳۹۱، مورخه ۱۵ اسفند ۱۳۱۷.
۶۶. همان، ش ۲۸۰، مورخه ۲۱ فروردین ۱۳۱۷.
۶۷. همان، نادر آراسته به محمود جم نخست‌وزیر، ش ۸۸۷، مورخه سی‌ام خرداد ۱۳۱۷.
۶۸. همان، جم نخست‌وزیر به عنایت‌الله سمیعی، وزیر امور خارجه، ش ۵۴۵۶، مورخه ۱۱ مرداد ۱۳۱۷.
۶۹. همان، رئیس دفتر مخصوص رضاشاه به جم نخست‌وزیر، ش ۱۱۷۵، مورخه ۱۵ مرداد ۱۳۱۷.
۷۰. *سازمان اسناد ملی ایران*، نخست‌وزیر به ابتهاج، ش ن. ۱۰۲۰۱۴/۵۴۹۲، مورخه ۱۴ دی ۱۳۱۹.

71. *Letters from Tehran*, p. 68.

72. *Ibid*, p. 45.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی